

واقعیت و رؤیا

حسن اصغری

«زائران غریب» نوشته گابریل گارسیا مارکز ترجمه صفدر تقی زاده»

نقد داستان «روشنایی مثل آب است»



کتاب «زائران غریب» شامل دوازده داستان کوتاه است که نویسنده آن‌ها را در طول هجده سال نوشته و در سال ۱۹۹۲ اغلب‌شان را حک و اصلاح و بازنویسی کرده است. مارکز در باب وسوسه حک و اصلاح در پیشگفتار کتاب می‌نویسد:

«کودکانی که می‌خواهند وقتی بزرگ شدند، نویسنده بار آیند، بدانند که هیچ داستانی، نویسنده را چنان‌که باید ارضا نمی‌کند و وسوسه حک و اصلاح و بازنویسی از دل مشغولی‌های همیشگی اوست.»

نکات فوق برای نویسندگان جوان و تازه کار هشداردهنده است. هشدار برای آن‌ها که شتاب زده می‌نویسند و شتابزده نوشته‌های خام خویش را به چاپ می‌سپارند. شتاب‌زدگی و ناشکیبایی با خلق آثار ارزشمند هنری فرسنگ‌ها فاصله دارد. عرصه آفرینش هنری، عرصه صبوری عاشقانه و حوصله و بازمینی و بازآفرینی است.

چهره گابریل گارسیا مارکز و آثارش در ایران شناخته شده است. نام مارکز بر پیشانی نوعی ادبیات داستانی نو ظهور معاصر، یعنی «رنالیسم جادویی» حک شده است. البته

پیشگامان و آغازگران این شیوه داستان‌سرایی، کسانی هم چون «آستوریاس» گواتمالایی و «کارپا نته» کوبایی و «بورخس» آرژانتینی و دیگران بوده‌اند. اینان راه این شیوه را گشودند، اما مارکز در سال ۱۹۶۷ با نوشتن و انتشار رمان «صد سال تنهایی» این نوع ادبیات داستانی را در جهان مطرح کرد. هنرشناسان و منتقدان، «صد سال تنهایی» را به‌عنوان نمونه و الگوی برجسته در شیوه رئالیسم جادویی نام می‌برند.

در آثار داستانی رئالیسم جادویی، وقایع اساطیری و افسانه‌ای و آداب و سنن بومی و واقعیت‌های زندگی اجتماعی و سیاسی معاصر در بافت و ساختی خیالی و وهمی، در هم می‌آمیزند و درون‌مایه‌ها و جان‌مایه‌ها به گونه‌ای تمثیلی و نهادین‌ارایه می‌شوند. تمام داستانهای کتاب «زائران غریب» ویژگی‌های شیوه رئالیسم جادویی را ندارند. یکی از داستانها که در قالب این شیوه می‌گنجد، داستان «روشنایی مثل آب است».

بافت داستان «روشنایی مثل آب است» آمیزه‌ای از خیال و واقعیت است. اعمال و کردار شخصیت‌های داستان در بعضی موقعیت‌ها واقعی و عینی روایت می‌شوند و در بعضی موقعیت‌ها خیال‌پردازانه و رؤیاگونه. البته در روایت عینی موقعیت‌ها هم رگه‌های خیالی وجود دارند. رگه‌هایی که بایستی خواننده را برای ورود به صحنه و همی آماده کند. اگر خواننده بخواهد با ملاک‌ها و معیارهای داستان‌های سنتی و متعارف به این داستان نگاه کند، مسلماً راضی نخواهد شد. حتی نبایستی این داستان را با بافت و ساخت داستانهای پذیرفته‌شده معاصر مقایسه کرد. داستان «روشنایی مثل آب است» از چارچوب ملاک‌های پذیرفته‌شده فراتر می‌رود و جان‌مایه‌اش را بر خواننده جستجوگر و نوجو و کنجکاو القاء می‌کند. طوری که خواننده با کلام تصویری و خیالی راوی وارد گود صحنه‌ها می‌شود و پس از تعمق و دریافت باریکی‌های خیال و اندیشه راوی، خود نیز تصویرها و ناگفته‌های داستان را پُر می‌کند. داستانی که راوی و خواننده در ساخت آن مشارکت دارند و یکدیگر را در می‌یابند.

دو کودک نه و هفت‌ساله، در رؤیای به‌دست آوردن قایق و قایقرانی شناوراند. خواننده با چند جمله آغازین داستان در حالت تعلیق و هول و ولا قرار می‌گیرد و به‌همراه رؤیای بچه‌ها تا پایان ماجرا، یعنی شورش بچه‌ها کشیده می‌شود:

«کریسمس که شد، بچه‌ها، باز سراغ قایق پارویی را گرفتند.» نویسنده، چند سطر پایین‌تر به تقابل رؤیا و واقعیت اشاره می‌کند:

مادرشان گفت: «اولش که اینجا جز آب دوش، آبی پیدا نمی‌شود که بشود توی آن

قایقرانی کرد.»

اما این تقابل در میانه داستان با اعمال بچه‌ها، شکسته می‌شود. رؤیا با نگاه و عمل بچه‌ها به واقعیت عینی تبدیل می‌شود. در نگاه بچه‌ها، مرزی میان رؤیا و واقعیت وجود ندارد. بچه‌ها با نگاه و عمل‌شان این دو دنیا را درهم می‌آمیزند. اما بزرگترها در حصار آپارتمان طبقه پنجم یک برج حبس شده‌اند. بزرگترها این واقعیت حبس‌گونه و نیمه‌مرده را پذیرفته‌اند و آن را زندگی می‌پندارند. ذهن و دل بزرگترها از تصاویر زیبا و از طراوت زندگی در حرکت، تهی شده است. ذهن و دل آنها در حصار نوعی زندگی نیمه‌مرده و خالی از خیال و زیبایی به حبس افتاده است:

«اینجا در مادرید، همه‌شان توی آپارتمان طبقه پنجم ساختمان شماره ۴۷ چپیده‌اند.»
بچه‌ها که زمانی دریا را دیده بودند، در میان حصار، احساس دل‌تنگی می‌کنند و به رؤیا و خیال پردازی پناه می‌برند. شاید پناه‌بردنی در کار نباشد. ذهن و نگاه بچه‌ها هنوز مثل بزرگترها به این محدوده نیمه‌مرده و خالی از طراوت زندگی عجین نشده است. رؤیای بچه‌ها برای دستیابی به طراوت و زیبایی، عین واقعیت زندگی زنده و پر جوش است که بایستی در همان حصار کوچک پدید آید. بچه‌ها به دور از چشم بزرگترهای‌شان، رؤیای‌شان را در درون حصار خشک و نیمه‌مرده به واقعیت تبدیل می‌کنند:

«بچه‌ها، هم‌کلاسی‌های‌شان را دعوت کردند تا در بالا کشیدن قایق از راه‌پله‌ها کمک‌شان کنند. آن‌ها هم هر طور بود قایق را تا اتاق خدمتکار بالا بردند.» توتو، نه‌ساله، یکی از شخصیت‌های داستان با شنیدن چند جمله که معنا و مفهومی واقعی و در عین حال خیال‌انگیز دارد، دست به عمل می‌زند تا محیط و فضای بی‌روح خانه را به دلخواه خویش درآورد. او در عوالم رؤیا در چهارشنبه‌شب‌ها با بچه‌های دیگر در سطح آب خیالی یک‌متری درون اتاق‌شان به قایقرانی مشغول می‌شوند: «... پسرها، ارباب و آقای خانه، درها و پنجره‌ها را بستند و لامپ روشن یکی از چراغ‌های اتاق نشیمن را شکستند. فواره‌ای نور زرین به‌خنکای آب، از درون لامپ شکسته سرازیر شد و بچه‌ها گذاشتند تا به عمق تقریباً یک‌متر از کف اتاق بالا بیاید. آن وقت برق را قطع کردند، قایق را بیرون آوردند و در میان جزیره‌های خانه، تا آنجا که عشق‌شان می‌کشید قایقرانی کردند.»

رعایت بافت زبان تصویری صحنه‌ها و موقعیت‌های خیالی و وهمی و فاصله ظریف آن با زبان توصیفی و نمایشی صحنه‌های عینی، کاری است مشکل که مترجم در انتقال این بافت ظریف با توانایی و تسلط عمل کرده است. صحنه خیالی و وهمی سرازیر شدن فواره نور به‌خنکای آب و بالا آمدن آب در اتاق و قایقرانی بچه‌ها در جزیره‌های اتاق،

چنان با مهارت و با ساختی طبیعی آفریده شده که انگار راوی واقعیتی عینی را جزء به جزء دارد نقل می‌کند.

نویسنده بلافاصله در پایان صحنه قایقرانی خیالی، تصویر واقعیت خشک زندگی خالی و تکراری را مقابل چشم خواننده قرار می‌دهد و او را از رؤیای خویش بیرون می‌آورد: «پدر و مادر از سینما برمی‌گشتند و می‌دیدند که بچه‌ها، عین فرشته‌ها روی زمین خشک خوابیده‌اند.»

اینجا باز تقابل رؤیا و واقعیت مطرح است. اشاره‌ای کنایی به دنیای معصوم بچه‌ها و دنیای خشک و یک‌نواخت بزرگ‌ترها نیز در آن مستتر است. دنیایی معصوم و پُر مکاشفه بچه‌ها با دنیای آدم‌بزرگ‌ها فرسنگ‌ها فاصله دارد.

غلبه رؤیای بچه‌ها در صحنه پایانی داستان، شورش‌گونه تصویر می‌شود. بچه‌ها بر ضد خشکی و مدرسه و واژه‌های تهی و شمعدانی‌های نیمه مرده آپارتمانی و حصار حبس‌گونه خانه، شورش می‌کنند:

«توتو، در انتهای سرسرا در عقب قایق نشسته بود و در جستجوی فانوس دریایی، همراه با جریان پیش می‌رفت و پاروها را محکم به دست گرفته بود، ماسک بر صورت با آن قدر ذخیره اکسیژن که او را به بندر برساند، و جوئل در پوزه قایق، با زاویه یاب، هم‌چنان دنبال ستاره شمال می‌گشت... در آن واحد به قدری چراغ روشن کرده بودند که آپارتمان را سیل برداشته بود.»

در پایان داستان می‌توان گفت که سرانجام رؤیای بچه‌ها غلبه می‌کند. رؤیایی که عین زندگی واقعی پُر طراوت و زنده است. دنیایی که فرسنگ‌ها با دنیای بی‌روح آدم‌بزرگ‌ها فاصله دارد.

هر کدام از داستانهای مجموعه «زائران غریب» نیاز به تحلیل و تفسیر جداگانه دارد. کتاب «زائران غریب» اثری ارزنده از نویسنده‌ای است که شیوه تازه‌ای در روایت مطرح کرده است. مترجم در برگردان سبک و سیاق داستانها موفق است.